**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020729**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا موافقت با قول یک فقیه عامه کافی هست برای این که آن روایت در مقام ترجیح کنار گذاشته بشود؟ یا این که نه باید موافق جمهور عامه باشد. مرحوم شیخ می‌فرماید که باید موافق جمهور عامه باشد، مرحوم سید می‌گوید نه موافقت با یک نفر هم کافی هست برای این که آن خبر کنار گذاشته بشود. و قبل از پرداختن به این اختلاف یک بحثی را که در کلام مرحوم شیخ هم هست ولی حالا من با آن مدلی که مرحوم شیخ بحث را دنبال کرده دنبال نمی‌کنم، ولی در کلام آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول مطرح هست دنبال می‌کنم. آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول می‌فرمایند که اخبار علاجیه‌ای که مخالفت با عامه را مدار بر ترجیح قرار دادند ثابت نیست که صرفا به جنبۀ تقیه نظارت داشته باشد، بلکه ظاهر روایت مقبولۀ عمر بن حنظله این است که نفس موافقت یک روایت با منحرفین و امثال اینها این خودش امارۀ بر کذب روایت تلقی شده، حالا ولو به جهت تقیه هم نباشد که نتیجه‌اش این هست که اگر در جایی ما تصادفا بدانیم که امام علیه السلام اینجا تقیه نکرده، یا در زمانی باشد که ائمه‌ای که در شرایط تقیه زندگی نمی‌کردند باز هم این مرجح مطرح است. حالا یک توضیحی کلام آقای حائری را بدهم این که حالا خبر موافق عامه هست این نفس این امارۀ بر کذب خبر، امارۀ بر نادرست بودن خبر هست این را چجوری، یعنی چی امارۀ بر نادرست بودن خبر هست؟ بالأخره این خبر از امام علیه السلام نقل شده، امام علیه السلام یک کلامی را بیان کردند که طبق این نقل راویان که مخالف با واقع هست، این یعنی چی که حالا این معنایش این است که نفس موافقت با عامه دلیل بر نادرست بودن مضمون خبر هست. به نظر می‌رسد که ایشان می‌خواهند، یعنی حالا من با یک مقدار افزودنی که ان شاء الله غیر مجاز نباشد من مطلب ایشان را توضیح بدهم، در واقع ایشان می‌خواهند بفرمایند که ما یک موقعی می‌گوییم این روایت مخالف واقع است، این متن، حالا این که متن مخالف واقع است ممکن است به جهت تقیه باشد، امام علیه السلام فرموده باشند، ممکن است به جهت این باشد که نه امام تقیه نکردند، اصلا امام نفرمودند روات اشتباه کردند در نقل روایت، یا جعل کردند، یعنی صدور روایت به امام، و یک احتمال دیگر که البته آقای حائری که بعید است ناظر به این جهت باشد، ولی افزودنی مجازی که می‌خواهم بگویم این است ممکن است امام علیه السلام فرموده باشند ولی به جهت این که مخاطب یک عامی بوده امام علیه السلام فتوای عامه را جواب دادند، همان مطلبی که در روایت معاذ نحوی مطرح شده. یعنی ما کار نداریم که منشأ مخالفت این خبر با واقع چی است، ممکن است به خاطر تقیه باشد، ممکن است به خاطر جعل روات و اشتباه روات باشد، ممکن است به خاطر فتوای بر طبق رأی سائل باشد، اینجوری ایشان می‌فرمایند. ولی به نظر می‌رسد که این دو تا احتمال دیگری که اضافه شد این دو تا احتمال خیلی بعید است، احتمال این که امام علیه السلام براساس مذهب سائل پاسخ داده باشند با توجه به این که، عرض کنم اوّلا سائل‌هایی که نوع روایات ما را نقل می‌کنند و اینها شیعه‌ها هستند، حمل کنیم روایت را در جایی که سائلش سنی است، ولو احتمالا، اخراج نوع روایات ماست، روایاتی که بوده خود سائل شیعه بوده، این را هم بگوییم ناظر به این جهات نیست و امثال اینها، اخراج افراد ظاهرۀ روایات هست. از طرف دیگر این که ما اصل این که امام علیه السلام بر طبق فتوای سائل پاسخ می‌دهند این مطلب اگر یک امر شایعی بود باید در روایت‌های خیلی متعددی وارد می‌شد، ما کلا تنها یک روایت، همین روایت معاذ نحوی هست که ازش استفاده می‌شود که امام علیه السلام احیانا بر طبق فتوای راوی سنی پاسخ می‌دادند، اخبار علاجیه و روایت متعارض، روایت متعارض خیلی زیاد داریم. ترجیح به مخالفت عامه و موافقت عامه هم در بسیاری روایات وارد شده، جزو ترجیحات مسلم است و روایت‌های متعدد، حالا روایت مقبولۀ عمر بن حنظله و عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از جهت سندی معتبرند را کنار بگذاریم غیر از آنها ۳، ۴ تا روایت دیگر هم آوردیم شاید مجموعه‌اش ۷، ۸ تا روایت ما داریم که به این مرجح اشاره شده. این که این ناظر به یک مطلبی باشد که تنها در یک روایت معاذ نحوی بهش پرداخته شده خیلی مستبعد هست. این که این احتمالی که ما اضافه کردیم. اما این احتمالی که شاید آقای حائری بیشتر به آن ناظر هست که بگوییم که ممکن است به جهت تقیه باشد، ممکن است به جهت عدم صدور روایت از امام علیه السلام باشد. این روایت عمر بن حنظله به نظر می‌رسد که فرد روشن از ترجیح به موافقت عامه و مخالفت عامه خبر قطعی الصدور است، توضیح ذلک من بیایم در این روایت، این روایت عمر بن حنظله خب بعد از این که افقه اعدل و اصدق را ملاک ترجیح قرار می‌دهد که ما این را مربوط به ترجیح حکم حاکمین می‌دانیم به روایات مربوط نمی‌دانیم همچنان که بسیاری از بزرگان هم فرمودند مثل مرحوم آقای خویی، اوّلین مرجحی که ذکر کرده می‌گوید که نگاه کنید که اگر یکی‌شان مشهور مجمع علیه باشد و یکی‌شان شاذ نادر باشد، آن مشهور را اخذ کنید بعد آن مجمع علیه مشهور را اخذ کنید

«فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ»، عبارتش را می‌خوانم. «يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمِعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُكَ» «الْمُجْمِعَ عَلَيْهِ بین أَصْحَابُكَ» «فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ فَمُتَّبَعٌ وَ أَمْرٌ بَيِّنٌ غَيُّهُ فَمُجْتَنَبٌ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ علمه إِلَى اللَّهِ تعالی»

من تفصیلی که از این روایت می‌کنیم را توضیح می‌دهم نمی‌خواهم استدلال کنم که به چه دلیل به این معناست، چون این خیلی مورد، یک تکۀ خیلی حساسی این روایت هست باید در جای خودش بحث بشود. به نظر ما مراد از مجمع علیه، مجمع علیه اصحابک که ترجیح داده شده بر شاذ نادر ترجیح مقطوع الصدور بر مشکوک الصدور است و روی همین جهت آن حدیث تثلیث را امام تطبیق کرده، مقطوع الصدور در واقع بیّن رشده هست، مشکوک الصدور امر مشکل یرد علمه الی الله هست. این با تفسیری که در روایت می‌کنیم. این روایت چرا شاذ مشکل شده؟ آن لیس بمشهور عند اصحابک یک نوع تعلیل طوری است، شاذی که مشهور نیست و به خاطر مشهور نبودن مشکل شده است این را رها کنید، این معنایش این است که اگر مشهور بود قطعی می‌شد، مثل آن مجمع علیه که قطعی شده، فان المجمع علیه لا ریب فیه را ما معنا می‌کنیم لا ریب فی صدوره، خب پس بنابراین از این روایت استفاده می‌شود آن که مراد از مشهور مقطوع الصدور هست، و شاذ به اعتبار این که مقطوع الصدور نیست مشکل شده است و الا اگر مقطوع الصدور بود مشکل نبود، خب این را داشته باشید. حالا می‌گوید: «فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ»، «فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ» اگر نگوییم فرد ظاهرش این هست که این شهرت منشأ شده، این شهرت همان شهرتی است که قبلا بود دیگر، این، این که هر دو خبر مشهور هستند یعنی هر دو خبر قطعی الصدورند، «قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ» هم تأکید بر این نکته است که، نه یک ثقه، «قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ» یعنی به توسط ثقات متعدد نقل شدند، بنابراین هر دوی این خبرها قطعی الصدور هستند. پس مفروض به نظر می‌رسد اصلا مقطوع الصدور را دارد ترجیح می‌دهد.

«قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ أُخِذَ بِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهَا بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ»

بنابراین، این روایت به نظر می‌رسد اصلا صورت مسئله‌اش مقطوع الصدور هست، اگر این مطلبی که می‌خواهیم بگوییم قبول نکنیم جایی که خبران مشهورَیْن هستند، «قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ» فرد ظاهرش قطعی الصدور هست، نمی‌شود مقطوع الصدور را از تحت اینها خارج کرد. در جایی که دو تا خبر مقطوع الصدور هستند چه وجهی می‌تواند برای صدور خبر موافق عامه تصویر کرد؟ یا باید موافق عامه به جهت همان فتوای بر طبق نظر سائل باشد یا باید تقیه باشد دیگر. وقتی گفتیم آن وجه اوّل نمی‌تواند باشد امر منحصر در تقیه است دیگر. بنابراین این روایت ناظر به تقیه است، اما این که آقای حائری به این عبارت چیز می‌کنند، می‌گویند: «بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ»، عبارتشان را باز بخوانم. می‌گوید که:

«بل واحدة منها و هي‏ مقبولة عمر بن‏ حنظلة ظاهرة في النظر إلى نفس أماريّة الموافقة و المخالفة؛ لما فيها من قوله (عليه السلام): (ما خالف العامّة ففيه الرشاد).»

بعد آنجا می‌گوید سایر روایات هم چه بسا به همین معنا باشد.

«و لعلّ هذا ظاهر في أماريّة نفس المخالفة و الموافقة باعتبارها مخالفة للمنحرفين و أهل الباطل، و موافقة لهم، من دون نظر إلى عنصر خارج عن حيطة مفاد هذه النصوص،»

ببینید ایشان می‌گوید کأنّ اینجا موافقت و مخالفت را چون ذکر کرده باید بگوییم نفس موافقت و مخالفت این ملاک هست، یک موقعی کلمۀ عامه نداشت می‌گفت منحرفین، اهل الباطل درست بود، بگویید می‌گوید موافقة اهل الباطل، مخالفة اهل، این تعبیرات که نکرده، عامه تعبیر کرده، عامه این که فتواهایشان موافق عامه هست، موافق واقع هست یا مخالف واقع هست این دیگر توش نخوابیده، این این تعبیری که ایشان می‌گوید از خود ظهور ادله این مطلب هست. یک نکتۀ دیگر را هم ضمیمه بکنم، یک موقعی اگر تعبیر روایت این بود ما وافق العامة فهو باطلٌ، زخرفٌ، خب آن عیب ندارد حالا از آن جهت اوّل غمض عین بکنیم، ما وافق العامه فهو باطل بگوییم ناظر به این هست که نفس موافقت با عامه این منشأ بطلان می‌شود، چون موافقت با اهل بدع و اهل بطلان و اهل انحراف و امثال اینهاست. تعبیر روایت این نیست، ما خالف العامۀ ففیه الرشاد می‌گوید. این که چطور در مخالف عامه رشد هست، نفس مخالفت با عامه که رشد دار که نیست، یک موقعی ما می‌گوییم که اصلا نفس این که ما با عامه مخالفت کنیم این مطلوب است، در بعضی روایات این داریم، در روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع هست که سؤال می‌کند در مورد نماز بعد از نماز هنگام عصر، طواف هنگام عصر که الآن موضوعش را یادم رفته، بعد امام علیه السلام می‌فرمایند که اصل این مطلب را می‌گوید عامه فقط از امیر المؤمنین همین مطلب را یاد گرفتند.

**شاگرد:** حسن و الحسین

**استاد:** از حسن و الحسین و از حسن و الحسین فقط همین مطلب را یاد گرفتند که نماز بعد از، نماز هنگام غروب آفتاب را، یا طواف هنگام غروب آفتاب را، اگر روایت را

**شاگرد:** «سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنْ صَلَاةِ طَوَافِ التَّطَوُّعِ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ لَا فَذَكَرْتُ لَهُ قَوْلَ بَعْضِ آبَائِهِ إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَأْخُذُوا عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام إِلَّا الصَّلَاةَ بَعْدَ الْعَصْرِ بِمَكَّةَ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَكِنْ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يُقْبِلُونَ عَلَى شَيْ‌ءٍ فَاجْتَنِبْهُ فَقُلْتُ إِنَّ هَؤُلَاءِ يَفْعَلُونَ قَالَ لَسْتُمْ مِثْلَهُمْ.»

**استاد:** بله، عرض کنم خدمت شما، روایت این هست می‌گوید این مطلب را از حسنین گرفتم، امام رضا تثبیت می‌کند بله از حسنین گرفتم، ولی چون عامه تأکید دارند بر این مطلب شما ازش اجتناب کنید، خب این که البته این روایت نیازمند توجیه است حالا یکی از توجیهاتش شاید توجیه درستش هم این است که بعضی وقت‌ها بعضی چیزها شعار عامه می‌شود. یعنی یک نوع در واقع شعار و به عنوان ثانوی چیزی که شعار عامه باشد ولو ذاتا مستحب هم باشد بحث استحباب است، مستحب باشد بهتر است که انسان آن کار را رها کند چون شعار یقبلون، این نشانه. حالا آن تفسیرش را کار ندارم. به حسب آن ظاهر بدوی که ممکن است شخصی تصور کند آن این هست که کأنّ مخالفت عامه خودش یک مطلوبیتی دارد، نفس این که با عامه مخالفت کند. عرض کردم این روایت یک نکته‌ای که توش هست آن نکته این است که می‌گوید از امام حسن و امام حسین اخذ کردند، حکم شرعی هم هست، ولی این حکم شرعی را چون عامه بهش اصرار دارند شما رها کن، این که نیاز به توجیه دارد این است، فرض این هست که حکم شرعی است ولی می‌گوید این حکم شرعی را چون عامه اصرار دارند به این مطلب، شما دیگر انجام ندهید. این نیاز به توجیه دارد و عرض کردم توجیه یکی از توجیهات شاید خوبش همین باشد که ناظر به این هست که گاهی اوقات یک چیز شعار می‌شود ولو اصلش مستحب هست، در مستحبات این مطلب هست، گاهی اوقات، فرض کنید که پوشیدن لباس سفید مستحب باشد، سنی‌ها اصرار داشته باشند که لباس سفید بپوشند، به طوری که لباس سفید آرمشان بشود، آرمشان بشود، سنبلشان بشود، نماد اینها باشد. می‌گوید این نمادهایی که شما را زیر مجموعۀ آنها قرار می‌دهد اینها را رها کنید، این به این معنا باید باشد. حالا غرضم این هست که حالا منهای این روایت، ما یک احتمال این که بگوییم نفس مخالفت با عامه مطلوبیت دارد، خب این خب مرحوم شیخ هم مطرح می‌کند، یکی از احتمالاتی که در بحث مخالفت عامه مطرح می‌کند همین احتمال است ولی ایشان اشاره می‌کند که این ظاهر با روایات سازگار نیست، ظاهر روایات این است که جنبۀ طریقیت دارد نه جنبۀ موضوعیت دارد، بحثش را کرده. اگر جنبۀ طریقیت داشته باشد اینکه نفس مخالفت با عامه طریق به رشاد هست این که نفس مخالفت با عامه که ذاتا طریق رشاد نیست. این می‌تواند اشاره به این باشد که روایتی که مخالفت واقع باشد درش احتمال تقیه نیست، بر خلاف روایت موافق عامه که درش احتمال تقیه هست. یعنی این در واقع ناظر به این هست که آن احتمال تقیه‌ای که در روایت موافق هست در این نیست، یعنی ناظر به اماریت مخالفت با رشاد نیست، ناظر به آن طرف دیگر قضیه است که آن که موافق عامه هست آن مخالف واقع است حالا آن چرا مخالف واقع است؟ آن می‌تواند به خاطر این که تقیه‌ای باشد. یعنی در واقع این آن موضوعی که اخذ شده آن موضوع خودش موضوعیت ندارد، ناظر به این هست که آن چیزی که در خبر موافق هست در این خبر نیست، آن چیز چی چی است؟ این را از این روایت چیزی در نمی‌آید. هم با این سازگار هست که هم با تفسیر آقای حائری سازگار هست هم با تفسیر ما. یعنی این که فان فیه الرشاد را ایشان قرینیت قرار می‌دهد عرض کردم اگر بر عکس بود گفته بود ما وافق العامه فهو باطل، کما این که ما روایات داریم ما خالف الکتاب فهو زخرف، فاضربوا علی الجدار، باطل، آنها عیب ندارد، این معنایش این است که نفس مخالفت با کتاب این نشانگر بطلان این روایت است، بنابر این روایت اگر هم قطعی الصدور باشد شما باید بفهمید که این امام علیه السلام به جهتی این را گفته، مثلا تقیه‌ای بوده چیزی بوده که فرموده، و یا اگر غیر قطعی الصدور باشد می‌تواند کاشف از این باشد که اصلا صادر نشده. ولی این بما یخالف العامه فان فیه الرشاد ظهور بدوی‌اش که اصلا این نیست، علاوه بر این که عرض کردم منهای حالا ظهور بدوی این روایت یا ظاهرش اختصاص به قطعی الصدور است که بعید نیست، یا اگر نه نگوییم به قطعیَیْن صدورَیْن اختصاص نداشته باشد، قطعیَیْن صدورَیْن را نمی‌شود از تحتش خارج کرد. فرد ظاهر روشن این قطعیَیْن صدورَیْن هست. حالا آقای حائری در مقابل این اطلاق‌گیری که می‌خواهد بکند با چی اطلاق‌گیری کرده؟ می‌گوید خب این روایت‌هایی که این روایت اطلاقش صورت این که ما قطع داشته باشیم تصادفا که امام علیه السلام تقیه نمی‌کرده است و امام علیه السلام در ظرفی بوده که درش تقیه نبوده آنها را شامل می‌شود. این که یک فرض، اصلا فرض وجود خارجی دارد که ما یقین کنیم که امام علیه السلام تقیه نمی‌کرده است؟ کدام امام هست که در ظرف تقیه زندگی نمی‌کرده؟ همۀ ائمه در ظرف تقیه بودند، همه، بلا استثناء. به خصوص امام، این روایات زمان امام صادق که خب خیلی شرایط تقیه در مورد امام صادق خیلی روشن هست، حتی اوایلش هم که زمان بنی امیه بوده باز هم شرایط تقیه وجود دارد، اینجور نیست که وجود نداشته باشد، ولی

**شاگرد:** یک روایت هست امام حسین علیه السلام تقیه می‌کند. تقیه امام حسین علیه السلام، که جد ما تقیه نکرد ولی ما تقیه می‌کنیم

**استاد:** نه حالا در یک مورد خاص ممکن است، نه بحث سر این نیست که در یک مورد خاص مثلا در یک روایت تقیه بکند یا نه، آن که ممکن است. شرایط کلی، آن که تصادفی است. این که اصلا به طور کلی در شرایط تقیه زندگی نکنند، مراد این است. یکی از رفقا یک مطلبی گفت که امام رضا علیه السلام مثلا در ظرف تقیه زندگی نمی‌کردند، نه اینجور نیست. یک مطلبی در مورد شخص امام رضا هست، امام رضا علیه السلام نسبت به اعلام امامت خودشان تقیه نمی‌کردند، این اصلا جزء معجزات امام رضا این بوده که امام رضا رسما امامت خودشان را تعیین کردند و می‌گفتند که اگر هارون یک مو از سر من کم کند من امام نیستم، خب این این شرایط خاصی بوده در مسئلۀ امام بودن این که ادعای امامت. نفس ادعای امامت تا جایی که بازگشت نکند به مبارزۀ رسمی با حکومت خیلی محذور ندارد. خیلی وقت‌ها ادعای امامت‌ها را چون این را مقدمه قرار می‌دادند برای این که بگویند که حکومت را نامشروع می‌داند و در مقام عمل دارد پول جمع می‌کند، سلاح جمع می‌کند برای این که با حکومت مقابله کند، چون خیلی سادات خیلی اینجوری بودند دیگر، مبارزه‌هایی که با بنی العباس صورت گرفته بیشترش توسط سادات بوده، محمد نفس زکیه، برادرش ابراهیم، یحیی بن زید و دیگرانی که مخالفت می‌کردند و اینها، اینها عمدتا سادات بودند، این قضیه در مورد ائمه علیهم السلام مطرح بوده که اینها مثلا در مقام براندازی حکومت هستند یا نیستند امثال اینها. ولی نفس این که ادعای امامت بکند بدون این که این حواشی قضیه وجود داشته باشد آنها اینقدر حکومت‌ها نسبت به آن حساس نبودند. البته یک نکته‌ای هم در مورد شخص امام رضا هست در آن روایتش هست که در واقع امام کاظم علیه السلام وقتی به توسط هارون شهید می‌شود خیلی برای هارون سنگین تمام می‌شود، یعنی هزینه‌ای که هارون برای شهادت امام کاظم علیه السلام پرداخت می‌کند اینقدر سنگین بوده که حاضر نیست دوباره این را در مورد امام رضا، بهش پیشنهاد می‌کردند که چرا امام رضا را آزاد گذاشتی امثال اینها، ایشان می‌گفت یعنی می‌خواهید بگویید که مردم می‌گویند ایشان می‌خواهد همۀ اهل بیت را بکشند؟ به خصوص یک نکته‌ای وجود دارد در مورد بنی العباس، بنی العباس با شعار الرضا من آل محمد شروع کردند، یعنی چیزشان این بود که ما می‌خواهیم حکومت را به فرد شایسته و مرضی از آل محمد (اللهم صل علی محمد و آل محمد) بسپاریم. خب بعد که آمدند اینجور مبارزۀ علنی با خاندان پیامبر خب سنگین تمام می‌شد به خصوص کسی که حالا در مورد محمد نفس زکیه که قیام کرده بود، ابراهیم قتیل باخمراء قیام کرده بود، ولی کسی که هیچگونه قیامی هم نکرده، مثل امام کاظم علیه السلام که هیچگونه قیام نکرده، در دوره‌ای هم که زندان بوده حتی زندانبان‌ها هم نشانه‌هایی از این که امام علیه السلام زمینۀ قیام و امثال اینها وجود داشته اینها نبوده خب خیلی سنگین بود برای یک حکومت که امام کاظم علیه السلام را شهید می‌کند. خب شبیه همین در مورد امام رضا هم هست، این که هارون می‌گوید می‌خواهی بگویی یعنی می‌خواهی در واقع ما را از میان، از انظار مردم بیندازید؟ یعنی موقعیت و مشروعیت حکومت عباسی با شرایط امام کاظم به مقدار زیادی زیر سؤال رفته بود و این می‌خواست امام رضا را هم شهید کند خیلی بیشتر از این حرف‌ها پیش می‌آید خب به هر حال اینقدر هارون چیز سرش می‌شد که نباید کاری بکند که مشروعیت حکومتش زیر سؤال برود و اینها. حالا نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است بحث اصل امامت تا جایی که به معنای مبارزۀ رسمی با حکومت نباشد آن اینقدر مشکل‌ساز نبوده و بنابراین امام علیه السلام در ظروف تقیه می‌زیسته، یک نکته‌ای را عرض بکنم، این روایت مثلا محض الاسلام، حدیثی است از امام رضا که در آن روزها هم در روایت زکات خواندیم، روایتی هست از امام صادق که اعمش روایت می‌کند به نام شرایع دین، این روایت شرایع دین با روایت محض الاسلام اینها از جهت مضمون‌ها خیلی شبیه هم هستند. اگر شما اینها را با همدیگر مقایسه کنید روایت محض الاسلام قسمت‌هایی که مربوط، محض الاسلام را مأمون از امام رضا درخواست کرده محض اسلام را بنویسد. بعضی تکه‌هایی که در این روایت، اوّلاً در این روایت به خصوص برای بعضی از نقل‌ها هست، تقیه‌ای هست، چیزهای تقیه در مورد زکات، صاع و اینها بعضی چیزهایش تقیه‌ای است، بنابر بعضی از نقل‌ها حالا. حالا از آن نقل‌های خاص که بگذریم یک نقل مشترکی که در این روایت محض الاسلام هم هست تکه‌هایی که مربوط به تبری است، بسیار کمرنگ‌تر از شرایع دین است، یعنی آن تکه‌هایی که مربوط به لزوم تبری هست مقایسه بکنید خیلی کلی کرده امام علیه السلام، در حالی که در شرایع دین خیلی ریزتر، نزدیک‌تر و به اصطلاح شفاف‌تر بحث تبری را مطرح می‌کند. و اینجوری است، اینجور نیست که امام رضا علیه السلام در ظرف تقیه زندگی نمی‌کند، نه کاملا در ظرف تقیه، حالا ائمۀ بعدی که امام جواد و امام هادی و امام عسکری آنها که واضح‌اند، آنها تقریبا حالت نیمه تبعید یا تبعیدی کامل داشتند و شرایط تقیه در موردشان وجود دارد. عرض من این هست که این که اطلاق روایات را یک همچین فروض نادری، این را بخواهیم اینها را قرینه قرار بدهیم که این روایت به غیر تقیه ناظر هست خیلی خیلی به نظر می‌رسد خلاف واقع هست. این روایت به نظر می‌رسد که روایت عمر بن حنظله و سایر روایات مخالفت عامه ناظر به تقیه است. خب حالا که ناظر به تقیه شد آن بحث مرحوم سید می‌آید که آیا موافقت با یک فقیه عامه کفایت می‌کند برای این که روایت را ما تقیه‌ای بگیریم یا موافقت با جمهور عامه باید وجود داشته باشد. خب مرحوم شیخ این بحث را که طرح می‌کنند که آن آدرسی که در جلسۀ قبل هم از حاشیۀ فرائد دادم ناظر به آن بحث مرحوم شیخ است که حاشیۀ فرائد مرحوم سید جلد ۳، صفحۀ ۵۴۳، مرحوم شیخ اینجا مطلبی را مطرح می‌کنند و حالا اوّل مطلب مرحوم سید را تکمیل بکنم، مرحوم سید نظرشان این هست که می‌گویند موافق عامه یعنی موافق ولو بعضی از عامه، ولی مخالف عامه یعنی مخالف همه‌شان. فرق می‌گذارند بین موافق عامه و مخالف عامه. می‌گویند ایشان دو تا بیان دارند بر این استدلال، یکی این که ذاتا می‌گویند اینجوری است، می‌گویند اگر گفتیم یکی، روایتی که موافق قول ابوحنیفه باشد می‌توانیم بگوییم موافق عامه است. ولی نمی‌توانیم بگوییم مخالف عامه است، مخالف عامه باید هیچ قولی در میان عامه بر طبق او نداشته باشیم. اوّلا ظهور ذاتی قائل هستند، ثانیا می‌گویند به قرینۀ این روایت عمر بن حنظله، در روایت عمر بن حنظله این تعبیر دارد، بعد از این که: «وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهَا بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ»

یک ادامه‌ای دارد: «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً»

وافقهما یعنی چی؟ این که هر دو خبری که خودشان متعارض هستند با عامه مخالف هستند این یعنی چی؟ یعنی مخالف فی الجمله دیگر. می‌گویند این وافقهما وقتی موافقت فی الجمله است آن موافقت قبلی هم را هم باید به همین معنا بگیریم. این وافقهما با آن موافقا للعامه، این قرینه است برای این که آن موافقا للعامه به معنای موافقت ولو با بعض عامه است.

خب مرحوم شیخ انصاری هم به این قرینه توجه دارد ولی ایشان توضیح می‌دهد، می‌گوید نه این قرینه اینقدر قوی نیست که ما ظهور ما وافق العامه را در موافقت با جمهور عامه ازش رفع ید کنیم. دیگر سینه‌ام اجازه نمی‌دهد، این را فردا کلام مرحوم شیخ را ببینید در همین بحث که و کلام آقای سید را هم ببینید ما ان شاء الله فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان